

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم خدمت آقایان که بحث در باره نیمه بود.

البته دیروز کتاب احیاء العلوم را آوردیم و دلمان می خواست بیشتر بخوانیم. انصافا هم چون خیلی به اصطلاح اخبار و آثار را جمع کرده بود. مخصوصا اخبارش یک مقداری با اخبار ما هم می خورد. از این جهت خیلی نافع بود. لکن دیدیم دیگر خیلی طول می کشد فعلا بحث اساسی روی روایات خودمان است و بحث های حدیث شناسی. اگر هم آثاری بخواهیم همین آثار علمای خودمان و فقهای خودمان. در اصطلاح گاهی بین خبر و اثر فرق فائلند. حرف بدی نیست؛ چون مصطلح است خیلی سر مصطلحات دعوا نمی کنیم. به نظر ما این خوب است. اخبار آن است که از معصوم باشد یا رسول الله (ص) به تعبیر آنها یا ائمه معصومین (ع) ما و آثاریکی از بزرگان باشد، غیر معصومین به اصطلاح.

البته آنها روایاتی را هم که ما نقل می کنیم از امام صادق (ع) جزو آثار می دانند، جزو اخبار نمی دانند. آن وقت در دنیای اسلام متعارف بوده از تابعین از صحابه از تابعین تابع التابعین، از عده بزرگان، عده ای اهل به اصطلاح زهد و ورع و تقوا و علم و فقه و مخصوصا مطالبی را نقل می کردند. اینها را اصطلاحا آثار می گفتند.

همین دیروز مثلا از عمر بن عبد العزیز غیرش مطالب بود، اینها اصطلاحا آثار، جامع الاخبار و الاثار اگر آدم بخواهد بنویسد، اخبار آن است که از معصوم است، آثار از غیر معصومین. و در کتب اهل سنت مثل مصنف فرض کنید عبد الرزاق و دیگران خیلی هایش آثار است. به اصطلاح یعنی آنچه که از صحابه یا از تابعین نقل شده است. غیر از آن است که خبر باشد از معصومین.

و خوب هم هست انصافا عده زیادی از این آثار، خصوصا آثار زمان تابعین، حتی بعضی از فقهایشان این در فهم روایات ما خیلی موثر است. انصافا حالا غیر از خود اخبار. بحث اخبار که جای خودش دارد. آثار هم همین طور است.

در این کتاب احیاء العلوم در بحث نیمه، یک مقداری به اصطلاح اخبار و احادیث را آورده. بعد از آن هم متعرض شده است. آثار را هم ذکر کرده که واقعا نافع است انصافا. و یک نکته ای که در روایات ما هم مختصری بود، پرداخته شده، مثل اینکه یکی از مسائلی که بعدها در بحث نیمه احتمالا این باشد، در بحث نیمه خیلی موثر واقع شد، آن جانب اجتماعی قصه بود. شاید این همه تأکید بر این کتاب

احیاء العلوم از حتی از امرای بنی امیه، غیر از خود عمر بن عبد العزیز، حتی از امرای بنی امیه که مظهر کامل شجره خبیثه هستند، مع ذلک کله، آثاری نقل شده درباره افرادی که می رفتند نیمه می کردند. مثلاً می گفتند فلانی چنین کاری کرده، بعد او را می گرفتند و زندان و فلان، خیلی، جلوی این کار را هم می خواستند بگیرند. یعنی نیمه حالت به اصطلاح فردی، فردی یعنی بین افراد، و یک حالت حکومتی هم پیدا کرده بود. جمله ای از آثاری که در کتاب احیاء العلوم است مربوط است به همان که دیروز از صاحب بن عباد خواندیم. مربوط است به نیمه پیش سلطان. که در ما هم همین روایتی که آمدند پیش منصور خبیث، حضرت صادق (ع) را احضار کرد. حضرت فرمودند این نمایی که آمده به تو گفته، این حرام است، این در این کتاب جامع الاحادیث جلد ۲۱، باب ۱۳۳ در باب نیمه است.

در اینجا دارد که بله، منصور گفت این طور گفتند، فقال الصادق علیه السلام لا تقبل فی ذی رحمک و اهل الرعاية من اهل بیتک قول من حرم الله علیه الجنة و جعل ماواه النار فان النمام شاهد زور و شریک ابلیس فی الاغراء بین الناس الی آخر کلام. این ما هم داریم غرض. این مواردی که در نمام بوده است.

من احتمال می دهم یک مقداری مثل احیاء العلوم یا از اولیاء الله، مثلاً اولیاء الله خودشان، یا از تابعین، یا از فقهایشان یا از صحابه، در بحث نیمه و نمام زیاد صحبت کردند، یک مقدارش فکر می کنم روی این جهت بوده است. من می خواستم دیروز بخوانم که توضیح بدهم. حالا نخواندم خود آقایان اگر خواستند مراجعه کنند.

انصافاً احساس می کند ما هم داریم اما خب ما کم داریم. این مثل همین قصه ای که الان خواندیم.

س: استاد با سعایت فرق می کند؟

ج: همان است بله، مثل همان است.

علی ای حال این را ما هم داریم لکن در آنها بیشتر است. خیلی مقدار زیادی از روایاتشان ناظر به این نکته هست؛ یعنی ناظر به این نکته ای که به اصطلاح بردند روی مسئله اجتماعی و مخصوصاً نه اجتماعی عادی، پیش سلطان و سعایت و آن دارد که حالا بین دو تا برادر محل کلام است. محمد بن اسماعیل یا علی بن اسماعیل، فرزندان اسماعیل رفتند به منصور گفتند خلیفتان یجب لهما الخراج، که منصور گفت دومی کیست؟ گفت مثلاً موسی بن جعفر. که این به اصطلاح پول برایش جمع می شود و الی آخره. که حضرت فرمودند لا ۶:۲۱ دارد که حضرت به او فرمودند. منصور یا به آن مهدی عباسی یا هارون. پیش هارون، معذرت می خواهم. علی ای حال نوه منصور.

حالا به هر حال این که در آنجا هم دارد که حضرت فرمود اولاد من را یتیم نکن. و آن هم به آن صورت درآمد و بعد مرد و به درک واصل شد.

علی ای حال کیف ما کان این نکته را می خواستم عرض بکنم که در روایات و آثاری که در نیمه هست، من فکر می کنم متعمدا شاید اهل سنت روی آن جهت تأکید کردند. یعنی واقعا دیروز من فکر می کردم این همه روایات و تقریبا سه صفحه است آثار را آورده. اخبار و آثار در کتاب احیاء العلوم، فکر می کنم یک مقدارش جهت امر حکومت و همین خلفای جور و همین ائمه جور به قول معروف.

علی ای حال کیف ما کان این راجع به اصل مطلب. دیروز من عرض کردم که نجش در کتاب جامع الاحادیث نیامده. یکی از آقایان بعد از درس نگاه کردند به کامپیوتر گفتند آمده. راست است، این آمده در جلد ۲۳. من در ابواب چیز نگاه کردم، مثلا ابواب الغش که ایشان دارد، در همین جلد ۲۲، ابواب ما یکتسب. من که نظرم بود چون ابواب ما یکتسب را نگاه کرده بودم، نبود در ابواب ما یکتسب. در جلد ۲۳ باب دیگری در باب یستحب برای تاجر و به اصطلاح مثل عقد البیع و احکامه. در وسائل به عنوان ابواب عقد البیع و احکامه. ایشان در آنجا آورده، در احکام البیع آورده. در کتاب چون دیروز عرض کردم چون تصحیح بکنیم حالا غرض. هردوش درست است حالا حرف من هم باطل نبود. من فکر می کردم مثلا ایشان نجش را بیاورد در همین ابواب ما یکتسب جلد ۲۲. غش هم دارد ایشان باب غش، در این جلد ۲۲، خب قاعدتا نجش هم یک جور غش است دیگر خب. دروغ می گوید آدم. این هم از همان قبیل است. لکن در اینجا نیاورده، آنجا آورده.

حالا اشکال ندارد، به هر حال روایتش را آورده. در باب مستقل هم نیاورده در ضمن یک باب.

ایشان از آیات مبارکه به خلاف آن که شیخ آورده، همین آیه را آورده، (هماز مشاء بنمیم). یک نکته دیگر هم دیروز ما کتاب احیاء العلوم را آوردیم برای همان نکته، باز یادم رفت. حالا امروز هم تقریبا نزدیک بود یادم برود. مرحوم شیخ تمسک کردند در جزو آیاتی که در باب نیمه هست، الذین یقطعون چه؟ ما امر الله به ان یوصل. این استدلال را مرحوم شیخ آورده. احتمال می دهم و العلم عند الله، احتمال می دهم این استدلال شاید در کتاب مهجة البیضاء بوده است؛ چون در احیاء العلوم غزالی هم هست. اما از کلام بعضی از علماست، تابعین فقهاست. من دیروز نخواندم. می گویم یکی از عواملی که می خواستیم احیاء العلوم را بخوانیم همین بود. این برای ما تعجب آور بود، آقای خوبی هم اشکال می کند و الذین یقطعون ما امر الله ان یوصل به؛ این را در آن احیاء العلوم از بعضی از بزرگان نقل کرده است. استدلال به این آیه در نیمه. دقت کردید؟

احتمال می‌دهم اگر آقایان مهجة البيضاء در اختیارشان باشد، شاید در مهجة البيضاء هم همین را نقل کرده است که شیخ هم این آیه را آورده. احتمال منشأش را عرض بکنم.

پس منشأش کتاب احیاء العلوم است که از بعضی از صحابه و یا تابعین نقل کرده. احتمالا رسیده به مرحوم فیض و شیخ هم عبارت را دیده، این آیه را استدلال آورده.

علی ای حال و بقیه آیات هم نیآورده، مثل حمالة الحطب را ذکر نکرده. ولا ویل لكل همزة لمزة بنابر اینکه به اینجا بخورد. هماز مشاء بنمیم.

حالا روایات؛

حدیث اول باب، حدیث صحیحی است. هم تاریخش، هم سندش، هم مصدرش، این حدیث الان در کتاب کافی هست. یک کتابی است منسوب به مرحوم به اصطلاح حسین بن سعید به نام زهد. تقریبا جمع آوری شده است. آنجا هم هست. در کتاب فقیه هم هست مرسلا. با یک سند دیگر هم در کتاب باز کافی هست.

یک کتاب غایاتی است مال به اصطلاح احمد بن جعفر قمی. ایشان تقریبا معاصر صدوق است. یک چیزی قبل از ایشان. ایشان هم محدث بزرگواری است. چندین کتاب دارد. کتاب هایش را بیشتر مرحوم حاجی نوری در مستدرک احیاء کردند. یکی العروس دارد، یکی الغایات دارد، یکی المسلسلات دارد. مرد ملایی است اما خیلی جامع الاحادیث دارد. غیر از جامع الاخبار است. سابقا توضیح دادم. جامع الاحادیث مال این آقای قمی است. جامع الاخبار مال آن شعیری سبزواری است.

علی ای حال حالا این اجمالا مصادرش که نسبتا فراوان است. و این حدیث در دیروز هم از کتاب احیاء العلوم خواندیم. حالا من هدفم این بود، نتوانستیم عملا انجام بدهیم. هدفم این بود که احادیثی که بین ما و آنها هست، اینها مقارنه باشد متونش، اسانیدش، شاید نکاتی در بیاید انشاء الله.

مرحوم کلینی عدة من اصحابنا عن احمد؛ عرض کردیم احتمال قوی می‌دهیم وقتی می‌گوید عدة من اصحابنا، یعنی در میراث معروف احمد موجود بوده. یا کتاب احمد یا کتاب‌هایی که احمد، وقتی می‌گوید پنج نفر از احمد نقل کردند، یعنی مثل اینکه بگوییم این مطلب

در وسائل در چاپ لبنان و قم و بیروت و نجف و کربلا و پنج شش تا چاپ را اسم ببریم. این عدة من اصحابنا در حقیقت این بوده است. به نظر ما این طور می آید.

عن احمد بن محمد که عرض کردیم عادتاً اشعری است.

عن حسن بن محبوب. به احتمال بسیار بسیار بسیار قوی کتاب حسن بن محبوب است. و توضیحاتش را هم کرارا و مرارا عرض کردیم. این نسخه، نسخه بسیار خوبی است. هیچ جای بحث ندارد. نسخه ای است که مرحوم احمد اشعری از کوفه به قم آورده است. و بسیار نسخه خوبی است. ظاهراً کاملاً این نسخه در قم معروف بوده است. با تمام شهرت نسخه کرارا عرض کردیم یک اختلافات کوچکی گاهی توش می بینیم که دقیقاً نمی دانیم حالا مثلاً این نکته اش چه بوده است.

علی ای حال در کتاب کافی این طور آمده؛ الا انبئکم؛ این نسخه ای که در قم بوده از کتاب حسن بن محبوب، متنش این جور است. بشارکم قالوا بلی یا رسول الله (ص) قال المشاءون بالنمیمه؛ از سنی ها خواندیم دیروز. المفرقون بین الاحبه الباغون یا المبتغون للبراء المعایب. العیب هم داریم، المعایب هم داریم. اینجا کمی هم العثرات هم داریم اگر دیروز یادتان باشد عثرات بود. اینجا داریم. این روایت در این متن.

مرحوم حسین بن سعید در کتاب زهدش، نقل کرده این را از نضر بن سوید عن، بعد یک نکته دیگر این که کتاب عبدالله بن سنان و با روایاتش در اختیار حسن بن محبوب بوده است. حسن بن محبوب یک مقدار مثلاً کوچک بوده نسبت به اینکه از اصحاب امام صادق (ع) نقل بکند. لکن ظاهراً از آنهایی که زمان امام صادق (ع) نسبتاً جوان بودند نقل کرده است. از بزرگان معلوم نیست مثل زراره و اینها نه. اصطلاحاً ما می گوئیم احداث اصحاب ابی عبدالله (ع). احداث یعنی جوان ها، حدث یعنی جوان. از اینهایی که مثل عبدالله، و دارند که روی عن ستین شخصاً من اصحاب ابی عبدالله (ع).

و عرض کردیم که مرحوم حسن بن محبوب یکی از تألیفات مهمش که تا زمان ابن ادریس هم بوده این تألیف. چون ابن ادریس مستقیم از این نقل می کند. احتمال هم دارد این از آن باشد. البته ابن ادریس که نقل نکرده است. اسمش مشیخه یا مشیخه است. و عرض کردیم بعضی خیال کردند این مشیخه حسن بن محبوب کتاب رجالی است. نه این کتاب حدیثی است رجالی نیست.

این کتاب را حسن بن محبوب بر اساس مشایخ نوشته است. این رسم بوده آن زمان. مثلاً می‌رفتند پیش عبدالله بن سنان مثلاً سی تا حدیث، پیش فلانی پنجاه تا حدیث. احادیث محمد بن سنان یک طرف، احادیث جمیل یک طرف، همین جور یکی یکی. چون احادیث را به حسب مشایخ آورده، می‌گفتند کتاب مشیخه.

لذا ممکن است یک حدیث در طهارت باشد، یکی در صلاۀ باشد، یکی در زکات باشد. متفرق بود دیگر یکنواخت نبود. این که داود بن کوره قمی، این کتاب را گرفت و به حسب ابواب فقه مرتبش کرد. یکی از کتاب‌های بسیار معروف است. این حدیث خیلی خوب است. سندش، همه جهات تاریخی اش خیلی مشکل خاصی ندارد.

مرحوم حسین بن سعید هم نقل کرده. لکن حسین بن سعید فقط آورده الا خبرکم به جای انبئکم. و فقیه هم دارد، قال لاصحابه الا خبرکم، مثل شبیه متن حسین بن سعید. ما احتمال می‌دهیم هر دو متن در قم معروف بوده است. هم متنی که حسن بن محبوب داشته هم متنی که حسین بن سعید داشته است.

مرحوم کلینی از راه دیگری غیر از این راه، از علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی. عرض کردیم محمد بن عیسی یقطینی مرد بزرگواری است. البته مقداری شخصیت جنجالی هست. محل کلام است اما مرد بزرگواری است و قابل قبول است. و چون در رجال نوشته شده، شواهدی که من فکر می‌کنم ایشان به قم آمده، به ایران آمده. چون شواهد ما حاکی نیست علی بن ابراهیم به کوفه رفته باشد یا بغداد. ایشان ظاهراً ساکن بغداد بوده است. ظاهراً ایشان به قم آمده است که علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله و عده‌ای از ایشان از قمی‌ها، البته سعد به عراق رفته، محمد بن احمد از ایشان حدیث شنیده است.

عن یونس که شاگرد معروف یونس هم هست یونس بن عبد الرحمن. عن ابی الحسن الاصفهانی؛ الان تطبیقش برای ما مشکل است. عمن ذکره عن ابی عبدالله (ع) قال قال امیر المومنین (ع) شرارکم المشاءون؛ لکن در کتب اهل سنت هم معروف به قول آقایان رفع الحدیث است. معروف این است که این از رسول الله (ص) است. اینجا وقفش کرده، وقف علی امیر المومنین (ع). به اصطلاح اهل سنت می‌گویند در این نسخه کافی رواه موقوفا علی علی؛ لکن انصافاً به ذهن می‌آید همان نسخه درستش مرفوع عنه باشد، یعنی مرفوع عنه لرسول الله (ص). همان که در نسخه‌های مشهور است.

بعد در کتاب فقیه قال لاصحابه الا خبرکم؛ مرحوم شیخ صدوق این را مرسل آورده، قال لاصحابه. به خاطر اینکه این نسخه بوده در قم، خیلی هم واضح بوده. هم در کتاب حسین بن سعید بوده هم کتاب حسن بن محبوب. مضافاً به اینکه در کتاب یونس هم که در قم آمده بوده است. فقط در کتاب یونس منسوب به امیر المومنین (ع) است.

در کتاب غایات که تقریباً نزدیک صدوق است، ایشان قال رسول الله (ص). پس در این مجموعه مصادر، در اکثرش قال رسول الله (ص) دارد، در یک مصدر قال علی (ع)، آن هم در کتاب یونس. قبولش مشکل است فعلاً. آن مصدر هم سندش خراب است؛ چون عمن ذکره عن ابی عبد الله (ع).

علی ای حال پس این حدیث، حدیثی است صحیح و قابل اعتماد و چیز مهم در این حدیث، معلوم می شود که اصولاً این نیمه جزو شرار خلق الله می شود. بعدش هم دارد المفرقون بین الاحبه، باغون للبراء المعایب؛ من فکر می کنم، فکر می کنم همچنان که از کتاب احیاء العلوم هم عرض کردیم در می آید، اینها بیشتر این قدر روی نیمه تأکید کردند و شرارکم، این را می خواستند تأکید بکنند روی آن نیمه اجتماعی. پیش دستگاه و سلطان و خلیفه و الی آخره. نه آن قصه فردی که بین دو نفر هست. نمی خواهم بگویم آن حرام نیست، آن هم حرام است، آن هم جزو کبائر است، اما وقتی می رسد دستگاه بالا و بعد خانواده و زندگی و امام صادق (ع) را از مدینه می آورند تا بغداد و آن اوضاع و احوال موسی بن جعفر (ع) را بیاورند، آن. به نظر من می آید که آن بیشتر.

می گویم این قدر این مطلب مهم بود که از کلمات امرای جور بنی امیه، نمی دانم سلیمان بن عبد الملک است یا خود عبد الملک است! که آن هم به کسی که پیش او سعایت می کرد این مطلب را گفت. و باز از عمر بن عبد العزیز همین جور، نقل هایی که آنجا دارد آدم نگاه کند، حس می کند بعد اجتماعی و سیاسی آن بیشتر محل نظر بوده تا بعد فردی او.

در کتاب کافی حدیث شماره ۲، محمد بن یحیی استاد ایشان، الثقة الجلیل عن محمد بن احمد. همین الان هم اسم این آقا را بردیم. گفتیم محمد بن عیسی، محمد بن احمد از او نقل می کند. اینجا هم همان است، محمد بن عیسی. این صاحب کتاب نوادر الحکمه. پس مصدر کلینی نوادر الحکمه محمد بن احمد است.

عن محمد بن عیسی یقطینی است که گفتیم قم آمده. چند نفر از مشایخ قم از ایشان حدیث نقل کردند. یکی هم همین محمد بن احمد است.

عن یوسف بن عقیل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام؛ البته این حدیث یک شرحی می خواهد. یک کمی طولانی است لکن حالا دیگر من اجمالش را عرض بکنم. عرض کردیم ما در میان صحابه اولین کسی که حتی کتاب منظم در فقه به ایشان نسبت داده شده امیر المومنین (ع) است. کتاب قضایا و سنن الاحکام، این را توضیحات کافی عرض کردیم. و این کتاب خب خیلی جا داشته و معلوم می شود که تا مدتی هم حتی در زمان امام صادق (ع)، مخصوصاً زیدی ها رویش حساب می کردند. و عرض کردیم تا آن جایی که ما الان شواهد کتاب را داریم، تا مثلاً زمان مثلاً فاصله ما بین کلینی و مرحوم شیخ صدوق در کتاب دعائم الاسلام هم آمده است. و عرض کردیم این کتاب مخصوصاً در کوفه حالا، حالا احتمالاً حالا چون نمی توانیم خیلی دقیق بگوییم تألیف امیر المومنین (ع) است. مثلاً بین سال هایی که امیر المومنین (ع) کوفه تشریف بردند. ۳۷ ایشان تقریباً کوفه رفتند، تا مثلاً ۵۰ - ۶۰ دیگر فوفش این کتاب پخش شده و موجود بوده. این توضیحات را من خیلی مفصل عرض کردم.

ما از شخصی که از این کتاب نقل کرده، محمد بن قیس از امام باقر (ع) است. محمد بن قیس از امام باقر (ع) نقل کرده. از زمان امام صادق (ع) احساس می کنیم این کتاب مهجور می شود. نمی دانیم حالا دقیقاً هم نمی دانیم چرا. به هر حال تدریجاً کتاب مسلماً بین شیعه مهجور می شود.

لذا عرض کردیم با اینکه نسخ کتاب تا زمان کلینی هم موجود بوده، بعد دیگر اصحاب که اصلاً نقل نمی کنند. اصلاً این کتاب قضایا و سنن و احکام کلاً نقل نمی کنند. فرض کنید آن آقای قاضی نعمان که اسماعیلی است نقل می کند، اما شیعه ما نقل نمی کند.

به هر حال احساس ما این است که از زمان امام صادق (ع) این کتاب مهجور می شود. شاید هم یکی از عواملش این بوده که زیدیه، چون زیدیه از نظر علمی ضعیف بودند، مستندشان این کتاب بود. خود زیدیه به این کتاب مراجعه می کردند. شاید مثلاً منشأ یک بحث عقایدی شده بود، فکری شده بود. به هر حال از زمان امام صادق (ع)، شاید هم احتمال قوی ترش که من می دهم شاید قسمت هایی از کتاب به نحو تقیه صادر شده است. احتمالی که من می دهم. به هر حال این کتاب موجود بوده و عرض کردم از قرن دوم به بعد ما مجموعاً یک مجموعه ای را به امیر المومنین (ع) نسبت می دهیم. حالا اولش این قضایا و سنن است. بعد مسند زید است من باب مثال. زید هم کتابی داشته، عمر بن خالد واسطی از زید از پدرش حضرت سجاد (ع) از پدرش حضرت سید الشهداء (ع) از پدرش امیر المومنین (ع) عن رسول الله (ص) یا مال خود امیر المومنین (ع). این هم داریم. بعد نسبتاً کتاب معروف تر دیگر در این جهت کتاب به اصطلاح جناب مستطاب سکونی است. و الی آخره.

مجموعه ای ما داریم منسوب به امیر المومنین (ع). این مجموعه رویش کار بشود خیلی خوب است. هم به لحاظ متن. به ذهن ما می آید که مرحوم محمد بن قیس شاید این کتاب را عرضه کرده باشد بر امام باقر (ع)، امام (ع) تأیید فرموده باشند حالا اجمالی لا اقل. این که کتاب را پیش حضرت خوانده باشد خیلی بعید است، شواهد مؤیدش نیست. شاید حضرت تأیید فرمودند. و سه نفر اساسی از ایشان نقل می کنند. یکی یوسف بن عقیل است که اینجا هم هست. یکی پسر ایشان است. به نظر عمر است، عمر بن محمد بن قیس، همچنین اسمی دارند. به نظرم این دو نفر کتاب را کامل نقل می کردند.

یکی هم عاصم بن حمید است. به نظرم عاصم بن حمید عرض می کنم چون نوشته دیگر، از ابداعات بنده است به قول معروف. و حدس هم هست نه اینکه حالا. خیلی با حدس های قوی به این نتیجه رسیدیم. به نظرم عاصم بن حمید چیز کرده باشد، احتمال می دهم تنقیح کرده باشد. یا لا اقل بخش قضایایش را نقل کرده باشد. چون آنچه که ما الان نسبتاً زیاد داریم عاصم بن حمید عن محمد قال ابو جعفر قال قضا علی. در این کتاب سنن و قضایا و احکام یا قضایا و سنن و احکام. احتمالاً این که بین اصحاب رواج پیدا کرد شاید یک تنقیح شده یا یک قسمت کتاب است.

س: اگر کتاب دست این بوده چرا می گوید قال ابو جعفر؟

ج: عن ابی جعفر دیگر

س: بگوید رأیت بکتاب علی

ج: نه به خط حضرت نبوده، اجازه گرفته از حضرت، به ذهن ما می آید اجازه گرفته باشد.

س: اجازه بگیرد نمی گوید قال ابو جعفر

ج: نه می گوید عن ابی جعفر قال قال علی؛ یعنی این را امضاء کرده

آن وقت یوسف بن عقیل الان در روایات ما کم هست. یک پسری هم خود محمد بن قیس دارد، اگر نگاه کنید، حمید بن محمد بن قیس است یا عمر بن محمد، یادم رفته اسمش را. آن هم شاید یک مورد یا دو مورد در روایات ما باشد. خیلی کم است. عاصم بن حمید زیاد است. من به ذهنم می آید که این دو نفر آن متن کامل را نقل کردند و لذا هم جا نیفتاده است. سر جا نیفتادنش این است. یوسف بن عقیل کم داریم.

اگر آقایان حالا دیگر صحبتی کردیم، این نجاشی ترجمه یوسف بن عقیل را بیاورید تا یک توضیح مختصری آنجا هست. البته این خیلی توضیح می خواهد. حالا به این مختصری نیست که ما گفتیم.

علی ای حال عن ابی جعفر، آن وقت اگر این درست باشد، خوب دقت بکنید، عن ابی جعفر (ع) قال، این قال می خورد به علی. چون این تتمه همان کتاب است. همان کتاب قضایا و سنن و احکام است. یعنی قال علی علیه السلام الجنة محرمة علی القتاتین المشائین بالنميمة؛ قتات، با تمام یکی است. این ببینید اجمالا این مطلب بوده. حالا من اینجا برایتان یک مقارنه ای می خواهم انجام بدهم تا روشن بشود وضع کار چه جوری بوده است.

عن محمد، اگر آقایان محمد بن قیس را از نجاشی آوردند تا من یک توضیحی را اینجا عرض کنم.

س: محمد بن قیس یا یوسف بن عقیل؟

ج: یوسف بن عقیل، ببخشید.

بعد هم من سابقا توضیح دادم، آقایان مثل مرحوم استاد و دیگران، آوردند که محمد بن قیس چهار تاست. ما توضیح دادم محمد بن قیس یکی است. اشتباه شده. نجاشی این مطلب را نوشته آقایان اشتباه کردند. به هر حال محمد بن قیس بجلی هست، کس دیگر هم نداریم. و آن که صاحب کتاب است، همین است. آن یکی محمد بن قیس یکی دیگر است اصلا. اینجا را که دیگر نجاشی اشتباه کرده انصافا. دو تا دیگر هم نجاشی ذکر کرده. اینجا را آقایان بد فهمیدند از عبارت نجاشی.

علی ای حال تا مدتها روایات محمد بن قیس عن ابی جعفر ضعیف بود به خاطر همین اشتراک.

س: یوسف بن عقیل

ج: بله، نه به خاطر محمد بن قیس نه یوسف بن عقیل؛ چون مرحوم نجاشی چهار تا محمد بن قیس آورده. در کتاب های زیادی شهید ثانی، دیگران، که حدیث مثلا ضعیف با اشتراک محمد بن قیس. این خیلی معروف بود. ما توضیحاتش را عرض کردیم. یکی بیشتر نداریم. چهار تا نیست. یکی را نجاشی اشتباه کرده. آن محمد بن قیس بجلی را نوشته، یک چیزی را هم بعد اضافه کرده است. دو تا هم بعد آورده بعد از محمد بن قیس دوم. آن دو تا را هم اصحاب بد فهمیدند؛ یعنی رجالیون. آن دو تا صاحب کتاب نیستند، فقط راوی هستند. نجاشی فقط به عنوان تمیما للبحث آورده. آن دو تای دیگر رجالی هستند.

س: محمد بن قیس ابو عبدالله؟

ج: نه محمد بن قیس بجلی

س: همان ابو عبدالله

ج: همین درست است. حالا چون یک فایده‌ای دارد. حالا نمی‌خواستیم وارد بحث بشویم. عبارت نجاشی را بخوانید در محمد بن قیس من یک توضیحی بدهم.

این محمد بن قیس ابو عبدالله این همین صاحب کتاب است. همین یک نفر هم هست. این فقط یک نفر است. بخوانید له کتاب

س: له کتاب القضايا المعروف رواه

ج: ببینید این که صاحب کتاب قضايا است همین یک نفر است. این یک نفر صاحب کتاب است. عرض کردم کتاب نجاشی فهرست است. متعرض مولفین شده است. این محمد بن قیس بجلی همین یکی است. بعد بخوانید

س: رواه عنه قاسم بن حمید حناد روی یوسف بن عقیل و عبید ابنه

ج: هان همین عبید ابنه. من گفتم حمید یا عمر هیچ کدام نیست. عبید یادم رفته بود. این پسر ایشان است عبید بن محمد بن قیس. و عبید ابنه، و عبید ابنه. بفرمایید

س: اخبرنا احمد بن

ج: رد بشوید ولنا محمد بن قیس. سند را تمام نکنید. بعد از سند باز نجاشی کلام دارد. بخوانید. سندش که تمام شد

س: ندارد

ج: چرا، نجاشی دارد. نمی‌شود

س: شاید در یوسف بن عقیل است.

ج: نخیر آقا در محمد بن قیس است.

س: شاید در محمد بن قیس قبلی حاج آقا ابو نصر

ج: همین

س: دو تا پشت سر هم

ج: پشت سر هم چهار تا آورده

س: نجاشی دو تا

ج: چهار تا آورده

س: دو تا آورده

ج: دو شماره زدند؟

س: یکی ابونصر است یکی هم ابو عبدالله

ج: نه کسی نیست متنی نیست که متن نجاشی را کامل آورده باشد. نجاشی چهار تا آورده

س: یک جا دارد ولنا محمد بن قیس الاسدی ابا عبدالله مولا لبنی نصر ایضا. وکان خصیصا مندوحا ولنا محمد بن قیس الاسدی ابو

احمد ضعیف.

ج: ولنا محمد بن قیس آخر. یکی دیگر هم دارد

س: روی عن ابی جعفر

ج: روی عن ابی جعفر

این دو تای آخر فقط راوی هستند مولف نیستند. نه قبلش بخوانید یک محمد بن قیس دیگر غیر از بجلی

س: از شروع ابو نصر بخوانیم حاج آقا؟

ج: از همان ابو نصر بخوانید

س: محمد بن قیس ابو نصر الاسدی احد بنی نصر بن قعین بن الحارث بن ثعلبه بن دودان بن اسد وجه من وجوه العرب بالكوفه و كان خصیصا بعمر بن عبد العزيز ثم یزید بن عبد الملك و كان احدهما انقذه الى بلاد الروم فی فداء المسلمین روی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام وله كتاب فی قضایا امیر المومنین علیه السلام

س: فيه قضایا عن امیر المومنین علیه السلام

ج: فی

س: فی؟ هان، ببینید این مرحوم نجاشی مطلب را گفته، البته این یک خرابی دارد. خرابی اش مال نجاشی است. یک محمد بن قیس بجلی داریم، له کتاب القضاء المعروف. خوب دقت بکنید.

س: همان که بعدی آورده

ج: هان، آن بجلی. این محمد بن قیس اول له کتاب فی قضایا. اصحاب خیال کردند این دو نفرشان یک کتاب دارند. این محمد، البته نجاشی هم اینجا اشتباه کرده، کان خصیصا، این اصلا کان قصاصا. حالا ممکن است روایتی عن ابی جعفر داشته باشد. این کارش قصه گفتن بود و قصاص برای عمر بن عبد العزيز بود. از قصه هایی که برایش نقل کرده من جمله قضایا امیر المومنین (ع) است. ربطی به آنها ندارد. اینجا را اشتباه کرد نجاشی. خرابی اینجا مال نجاشی است. این نوشته کان خصیصا بعمر بن عبد العزيز، حالا شاید هم خصیصا، کان قاص لعمر بن عبد العزيز؛ سنی ها هم دارند. این محمد بن قیس راسنی ها دارند. می گویم مرحوم نجاشی این روی عن ابی... این باید این طور باشد، له کتاب فيه قضایا، باید این طوری باشد. آن محمد بن قیس بجلی له کتاب القضاء المعروف. روشن شد؟

س: اینجا دارد لهما کتاب قضایا

ج: لهما را شاید بعد اضافه کرده

س: در معجم رجال حدیث است

ج: خب بله، خب آن را ول کنید. روشن شد آقا چه می خواهیم بگویم؟ مطلب روشن شد؟

یکی کتاب فی قضایا، یکی کتاب القضاء. آن که ما الان داریم همین محمد بن قیس بجلی است که کتاب القضاء دارد. ولنا محمد

بن قیس فلان آخر ضعیف روی. این اصلا مولف نیستند، این دو تای آخر مولف نیستند.

س: آن اسدی مولف است یعنی؟ آن که قصاص

ج: ایشان نسبت کتاب داده. فکر می‌کنم شاید کسی جمع کرده قصبه‌هایش را

س: وله کتاب آخر نوادر

ج: هان، این به او نسبت، به نظرم همین نوادرش بوده. فیه قضایا امیر المومنین (ع). چون این اصل، سنی‌ها دارند، متعرض حالش دارند. سندی هم که نجاشی دارد در اینجا یک سند دارد، آن سند هم خرابی دارد. نمی‌خواهم حالا وارد بحث سند بشوم.

س: له کتاب یساوی کتاب محمد بن قیس الاسدی

ج: اهان، یساوی کتاب. آن کتاب را با آن مساوی گرفته. اصلا این خلط شده. آن اصلا ربطی هم به ما ندارد. از خصیصین عمر بن عبد العزیز و بعد یزید و یزید عبد فلان و یزید بن ولید است. و آن فداء روم هم معلوم نیست. اصلا این فداء روشن نیست. حالا من وارد بحث تاریخی اش نمی‌خواهم بشوم عبارت نجاشی.

غرض کاشکی مرحوم نجاشی بین این دو تا فرق می‌گذاشتند. البته ایشان فرق گذاشته، وله کتاب القضايا المعروف

س: آن اولی المعروف را ندارد

ج: می‌گویم اصلا شاید هم کتاب فیه بوده شده فی قضایا

پس خوب روشن شد تا حالا تا اینجا؟ نجاشی چهار تا محمد بن قیس آورده. دو تایش رجالی هستند. اصلا راوی هستند، کتاب ندارند. آن دو تای آخر اصلا اینها کتاب ندارند. دو تایشان به اصطلاح ایشان یکی هم من شبهه دارم کتاب داشته باشد همین یکی که اولی که ایشان گفته اسدی.

س: حاج آقا یعنی آن چهار تا دو تایشان اسدی و دو تا بجلی؟

ج: نه، چهار تا محمد بن قیس، یکی اسدی که ایشان اول آورده، این که اصلا کتاب معلوم نیست داشته باشد. از ما هم معلوم نیست باشد. ممکن بوده قضایایی را که برای عمر بن عبد العزیز نقل می‌کرده، قصه می‌گفته برایش، داستان تاریخی و اینها، جمله‌ای از قضایای امیر المومنین (ع) برای او گفته. دقت می‌کنید؟

س: درست. این یکی

ج: این یکی. این اصلا جزو روایات ما نیست. در عالم ما نیست.

دومی محمد بن قیس ابا عبد الله البجلی، له کتاب القضايا المعروف. البته نجاشی به نظر من شاید آن نسخه اگر فیه باشد روشن بشود. شاید عبارت نجاشی یک مقداری

س: حاج آقا آخه در آن گفته بعدش آخر، یعنی ظاهرا دو تا کتاب می خواسته نقل بکند نجاشی.

ج: چه آقا؟

س: فیه می خواهید بفرمایید نجاشی یعنی یک کتاب می خواسته بگوید؟

ج: نه دو تا گفته، اما معلوم نیست دو تا باشد. اصلا یکی هم معلوم نیست. حالا کاری به آن کتابش نداریم. چون آن مربوط به ما نیست. مربوط به بنی امیه و عمر بن عبد العزیز است.

له کتاب القضايا المعروف

س: این مال بجلی است

ج: آهان این مال بجلی است.

س: این شد دو تا. خب

ج: آن یکی که اصلا کتاب فی قضايا، توش قضايا، فیه باید باشد، فی هم نباید باشد.

آن وقت می گوید ولنا محمد بن قیس آخر. این اصلا صاحب کتاب نیست.

س: الاسدی ابو محمد ضعیف

ج: هان ضعیف. ولنا محمد بن قیس ظاهرا که مجهول است.

س: این اسدی است، دو تا اسدی شد

ج: دو تا اسدی بشود، سه تا بشود مشکل ندارد.

دقت کردید؟ پس مجموعاً نجاشی چهارتا، این را من چون عرض کردم چون یک مدتی در رجال شیعه و حدیث شیعه یک مصیبتی سر محمد بن قیس بود. می گفتند حدیث ضعیف للاشترک محمد بن قیس. چون گفتند نجاشی چهارتا را ذکر کرده؛ اولی را گفتند خصیصا ممدوح؛ دومی را گفته ثقة؛ سومی را گفته ضعیف؛ چهارمی را هم مجهول هیچی نگفته است. پس اگر در روایتی محمد بن قیس آمد، این مطلب کمی نیست که من دارم اینجا به همین راحتی برای شما بیان می کنم. این چندین قرن در تفکرات شیعه کارگذار بود. اصلاً اینها هیچ کدامش درست نیست. همه اش روی اوهام درست شده است. محمد بن قیس یک نفر است. آن یکی که از ما نیست، هیچی اش هم به ما نرسیده. این کتاب قضایا و سنن و احکام همین محمد بن قیس بجلی است که همین جا هم هست. که راوی از او راوی البته نجاشی فرق نگذاشته، سه تا را نوشته. عبید و یوسف بن عقیل و قاسم بن حمید.

عرض کردم این نه اینکه حالا من مجازاً می خواهم، این با علم ایقوف ما در آوریم که این مسئله، مسئله اینکه ایشان باید مثلاً این شخص باید چیز باشد، با آن شواهدی که ما گفتیم. محمد بن قیس آن که یوسف بن عقیل نقل کرده، به نظرم می آید نسخه کامل بوده و لذا جا نیفتاده است. عبید هم که نقل کرده نسخه کامل بوده است.

من احتمال می دهم مرحوم عاصم بن حمید یک قسمتش را نقل کرده نه همه کتاب. لذا الان ما در روایات ما الی، مخصوصاً در بحث های دیات و قضا و حدود و آنجاها، الی ما شاء الله. عن عاصم بن حمید عن محمد بن قیس عن ابی جعفر. حتی در بعضی هایش دارد قال قال. آن قال دوم یعنی قال علی. چون عرض کردیم کتاب دارد. در بعضی دارد و قضا. اصلاً مرحوم صدوق در مواردی در فقیه ابتداء حدیث کرده، هیچی قبلش ندارد. و قضا فی کذا. اصلاً اینها آمدند اصحاب گفتند این مرسل است. به نظر من همه اش از همان کتاب محمد بن قیس است.

مرحوم محمد بن قیس کتاب را نقل کرده، عاصم بن حمید به ذهن من این طور می آید. البته می گویم چیزهایی که من به خودم، به کسی نسبت نمی دهیم. به عهده خود ما، دیگر روی تخصص ما، نمی شود حالا اثبات بکنیم از کجا. به نظر من یوسف بن عقیل، می خواهید مال یوسف بن عقیل را هم بخوانید حالا که در آوردید.

س: یوسف بن عقیل البجلی یفید ثقة لقلیل الحدیث یقول قمیون عند له کتاباً ۵۷: ۳۷

ج: روشن شد؟ این مال آن است. اشتباه کردند با کتاب.

.....
علی ای حال چون این مطالب خیلی واضح نبوده من توضیحات دادم؛ چون به دردتان می خورد. حالا اینجا. آن وقت این یکی، این تازه یک طرف است. گفت اول بحث است. بعدش باز چیزهای دیگری هم باز از عن علی نقل شده است. حالا ببینید همین روایت را الان ما خواندیم اینجا. محمد بن قیس عن ابی جعفر (ع) قال که احتمالا قال علی، محرمة الجنة علی القتاتین المشائین بالنميمة؛ دقت کردید؟ این یکی.

ببینید اگر این جلد کتابی که مال من هست، مال جامع الاحادیث در اختیارتان باشد، در کتاب این جامع الاحادیث این جلد ۲۱، در صفحه ۵۲۷ اگر نگاه بکنید، در صفحه ۵۲۷ در کتاب زهد مرحوم حسین بن سعید عن حسین بن علوان، البته حسین بن علوان را مرحوم آقای خویی توثیق می کردند، پیش ما اشکال دارد.

س: حاج آقا قبل از آن می شود یک بار دیگر چهارتا را

ج: نه ببینید صفحه ای که ما الان هستیم، باب ۱۳۳ است. این باب ۱۱۹ است. شماره ۳۶ باب ۱۱۹.

کتاب الزهد حسین بن علوان کلبی عرض کردم ما در وثاقتش گیر داریم. آقای خویی توثیق کردند.

عن عمر بن خالد، این را هم آقای خویی توثیق کردند به خاطر عبارت ابن فضال در رجال کشی. عن زید بن علی عن آبائه عن النبی (ص)، قال تحرم الجنة علی ثلاثة علی المنان؛ خوب دقت بکنید. این دیگر توش قتات ندارد، تمام ندارد. منان. کسی که منت بگذارد. و علی المغتاب، این کلمه مُغْتَاب را دقت بکنید. این چند جور خوانده شده، حالا در این کتاب علی. و علی مدمن الخمر؛ این یکی. این یک شماره ای که بله در این روایت در این صفحه ۵۲۷.

باز در همین کتاب جامع الاحادیث در صفحه ۵۳۶ این صفحه ۵۳۶ باب باز هم ۱۱۹ است. البته در قسمت تلخیصش؛ یعنی. ایشان در آنجا دارد به عنوان روایت زید، همین سه تا را دارد. این هم در صفحه ۵۳۶ است. این ۵۶۷ که الان ما خواندیم. الجنة محرمة علی القتاتین. این به اصطلاح این هم یک متن.

یک متن دیگری داریم که حدیث شماره ۴، بعد از این متنی که ما الان می خواهیم بخوانیم. البته این به علی نمی رسد. به ابی عبدالله قال لا یدخل الجنة سفاک لدماء، مغتاب نیست. ولا مدمن الخمر؛ اینجا مطابق هستند. ولا مشاء بنمیم؛ باز منان نیست. این هم حدیث این شماره ای که در اینجا داریم.

باز در این صفحه بعد از این، صفحه ۵۲۷ بود، ۵۶۷، ۵۶۸ حدیث شماره ۶، در اینجا دارد که بر می گردد به موسی بن جعفر (ع) ۹. بعد سندش را می خوانم. قال حرمة الجنة یا حرمة الجنة علی ثلاث نمام، آن منان بود، و مدمن الخمر، و دیوث و قال فاجر؛ اینجا این طور دارد.

باز در صفحه ۵۶۷ از عوالی شماره ۹، قال صلی الله علیه و آله لا یدخل الجنة قتات و لا نمام؛ که این چون کتاب عوالی خیلی ضعیف است ظاهرا اشتباه کرده باشد.

باز شماره ۱۰، یا اباذر لا یدخل الجنة قتات قلت ما القتات؟ قال النمام.

باز شماره ۱۱، اینها سندهایش هم مشکل دارند بعضی هایش، بعد می خوانیم. اربعة، شماره ۱۱ همین باب نمام

س: ۴۲:۳۰

ج: نه شماره باب ۱۳۳. اربعة لا یدخلون الجنة، الکاهن و المنافق و المدمن الخمر و القتات و هو نمام؛ اینجا چهار تا شده است. از این همه عجیب تر در کتاب ثواب الاعمال صدوق، قال حدثنی احمد بن ابی عن احمد بن ادریس، این بر می گرداند به همان عمر بن خالد عن زید بن علی. آن روایت عمر بن خالد را خواندیم. این آن از مرحوم حسین بن سعید بود.

قال قال علی، ببینید من عرض کردم این کتاب مسند زید بعضی هایش به عنوان علی (ع) است، بعضی به عنوان رسول الله (ص) است. تحرم الجنة علی ثلاثة، النمام، به جای منان. و القتال، اینجا اگر یادتان باشد آن یکی مغتاب بود. این مغتاب آمده به عنوان به اصطلاح قتال، خیلی عجیب است. و المدمن الخمر

در شماره ۱۵ از فقیه آمده قال علیه السلام یقول الله عزوجل، حالا یکی بعضی هایش عن علی (ع)، بعضی عن موسی بن جعفر (ع)، بعضی از امام صادق (ع). حرمت الجنة علی المنان و البخیل و القتات؛ حالا بخیل نمی دانم شاید مغتاب بوده بخیل خواندند. نمی فهمم حالا این بخیل چرا آمد. این در کتاب فقیه آمده. خیلی عجیب است، صدوق فوق العاده در انتخاب متن، خیلی عجیب است، شاید مشکل ترین متن را ایشان انتخاب کرده است. المنان و البخیل، این احتمالا این بخیل همین بوده که گاهی قتال خوانده شده، گاهی هم بخیل خوانده شده، گاهی هم مغتاب خوانده شده. این بحثی که در اینجا دارد.

باز آخرش دارد فی حدیث وصیة النبی (ص) لا یدخلها مدمن الخمر و لا نمام.

.....
باز در ثواب الاعمال صدوق دارد، ان الله حرم على المنان والمختال، به نظرم همان مغتاب است. و القتات الجنة. این باز توش چیز ندارد، آن مسئله مدمن الخمر را در این یکی ندارد.

باز در روایت ابن سنان در باب خمر، ثلاثة لا يدخل الجنة، السفاك للدم؛ این همان قتال باید بخوانید. و مشاء بنمیه؛

باز در روایت حسین بن سعید دارد که ان شارب الخمر ۴۵:۲۳ قوله تعالى بعزتي وعظمتي و جلالی ۴۵:۲۷ لا ادخل باید باشد، لا ادخل بجنة مدمن خمر ولا سكير ولا قتات وهو النمام ولا ديون نوشته. خب واضح است که اینجا باید دیوث باشد.

معلوم شد که بله، عجیب و غریب است این متن واحد و معظمش هم به علی بن ابیطالب (ع) برمی گردد. معظم آنها و خیلی عجیب است این متن واحدی این طور به اصطلاح اضطرار داشته باشد.

فردا بقیه روایات

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین